

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی			

پرسش و پاسخ‌هایی در زمینه‌ی توحید صفاتی

سؤال: سخنران محترم فرمودند صفات ذاتی خدا، عین ذات خداست و از ذات خدا جدایی ناپذیر است؛ اما صفات مخلوقات عارض بر ذات آنهاست و از ذات آنها جداست. یک مثال نقص در مورد مخلوقات به ذهنم رسید. ما می‌گوییم ماده جرم دارد. آیا می‌توان جرم را از ماده جدا کرد؟ یعنی آیا می‌توان ماده‌ای را تصور کرد که جرم نداشته باشد؟ پس این جرم داشتن، عین ذات ماده است؛ ویژگی ماده این است که جرم دارد. ویژگی خدا هم این است که علم دارد.

پاسخ: گاهی اوقات به یک چیز اسم‌های متعددی داده می‌شود. آن اسم‌ها، صفت آن چیز نیستند. اینکه شما می‌گویید ماده جرم دارد، ماده همان جرم است! صفتی برای ماده نیست. ماده یعنی چیزی که جرم است. اینجا صفت عین ذات را نمی‌گویید، بلکه خود شیء را با دو اسم مختلف صدا می‌زنید. در حالی که در مورد خدای متعال، می‌گوییم ذات حق متعال عین صفاتش است. خدا یعنی حقیقتی که علم دارد. آن حقیقتی که عین علم است؛ آن حقیقتی که عین قدرت است؛ آن حقیقتی که عین حیات است؛ آن حقیقتی که این ویژگی‌ها را دارد. در مورد خدای متعال، این‌طور نیست که ما یک چیز را با دو لفظ داشته باشیم؛ بلکه، مصداق خارجی، یک چیز است؛ اما در دو شأن مختلف. هستی خدا، با آگاهی و قدرت و حیات خدا دو چیز است. منتها آن چیز دوم، عین ذات است؛ نه کسب شده و نه قابل انتزاع است. نه تنها انتزاع خارجی، حتی انتزاع عقلی و ذهنی هم ممکن نیست. یعنی شما نمی‌توانید خدای بدون علم را تصور کنید! یا خدای بدون قدرت یا بدون حیات را تصور کنید. قابل انتزاع عقلی هم نیست. در حالی که در صفاتی که موجودات دارند، شما می‌توانید بعضی‌ها را در ذهن انتزاع کنید؛ هرچند نشود آن

صفات را] از هم جدا کرد. مثلاً شیرینی و عسل. عسل بدون شیرینی، یا شیرینی که عسل نیست را می‌شود در ذهن انتزاع کرد. اما در مورد ذات حق متعال، نه در خارج قابل تجزیه و تفکیک است، و نه قابل انتزاع ذهنی و عقلی است. نفی علم، یعنی نفی هستی. اگر بگوییم علم مطلق وجود ندارد، یعنی خدایی وجود ندارد. دو چیز نیست که بشود گفت علم مطلق وجود ندارد؛ ولی خدایی هست که حیات دارد، قدرت دارد، فقط علم ندارد! نفی علم مطلق، یعنی نفی وجود خدا. نفی قدرت مطلق، یعنی نفی وجود خدا. نفی حیات مطلق، یعنی نفی وجود خدا. صفات ذات قابل انتزاع عقلی و ذهنی نیستند.

سؤال: سخنران محترم فرمودند اوصاف انسان جزء ذاتش نیست، ولی اوصاف خدا جزء ذات اوست. ما می‌دانیم که انسان از وقتی خلق شد معرفت رب داشت، که به آن معرفت فطری می‌گویند. پس این صفت جزء ذات اوست. یا مثلاً می‌گوییم هر موجودی در هر مرتبه‌ای که خلق می‌شود، در آن مرتبه اوصافی دارد. البته اینجا بحث عین ثابت پیش می‌آید که موضوع بحث نیست. اما اینجا اوصاف او، جزء ذاتش است. از همان لحظه‌ای که خدا او را خلق می‌کند، و حتی پیش از خلقت خارجی، در همان عین ثابتش، اوصاف او معلوم است. همه‌ی موجودات این‌طور هستند. اینکه چقدر قدرت دارد، یا چقدر علم دارد جزء ذات اوست. اگر معرفت ما به خداوند فطری است، جزء ذات ماست. کافران وقتی انکار می‌کنند، قرآن بنابه مضمون می‌فرماید وجودشان می‌فهمد که خدا هست، ولی انکار می‌کنند. بنابراین اصلاً نمی‌شود این معرفت را از مخلوق گرفت. آن معرفت در نهادش است.

پاسخ: آیا خصوصیات که در خلقت یک مخلوق وجود دارد، ذاتی آنها هستند یا خیر؟ اینکه از نظر زمانی، چیزی همیشه همراه چیز دیگری باشد، دلیلی بر ذاتی بودن آن نیست! بله، به لحاظ زمانی، هیچ‌وقت نبوده که جسمی باشد و خصوصیات جسمانی نداشته باشد. اما آیا آن خصوصیات جزء ذات اوست؟ همین معرفتی را که گفته شد، فرض کنید. اگر انسان با معرفت رب آفریده می‌شود: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ**، آیا این جزء ذات اوست؟ اگر جزء ذات اوست، از او قابل جدا شدن نیست. اما فرمود:

فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ.^۱ پس این خصوصیات قابل سلب شدن است. درست است که در آفرینش این موجود، **أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**،^۲ اما در همین **فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**، که در او شک نیست، انسان شک می‌کند و حتی منکر وجود او می‌شود! می‌شود یک ملحد! یک دهری! پس این خصوصیت از او سلب شد. یا [مثلاً] کسی هشیاری و عقلش را از دست داد؛ دیگر آن معرفت از دستش رفت و از او سلب شد. دیگر آن معرفت نیست؛ و چون نیست، پس جزء ذاتش نبوده است. چون ذاتی، قابل زوال نیست. بودن هر چیز با آن خصوصیت همراه است.

سؤال: این را فهمیدیم که صفات خدا عین ذات خداست و جدا از ذات خدا نیست. اما سخنران محترم فرمودند صفات خدا تعددبردار نیست. برای من این سؤال پیش آمد که یکوقت ما با غضب خدا مواجه می‌شویم، یکوقت با رحمت خدا. اتفاقاً در مقام دعا، وقتی رحمت خدا را می‌خواهیم، خدا را به صفت رحمت صدا می‌کنیم. و اگر روزی می‌خواهیم، خدا را رزاق می‌نامیم. آیا اشکالی دارد که در اینجا تعدد قائل شویم و معتقد باشیم که در جلوات صفات خدا در عالم، تعدد وجود دارد؟

پاسخ: صفات، به دو حوزه تقسیم می‌شوند: صفات ذات، و صفات فعل. یکوقت می‌گوییم کارهایی که خدا می‌کند چه خصوصیتی دارد، یکوقت می‌گوییم وجود خدا چه خصوصیتی دارد. آنجا که می‌گوییم وجود خدا چه خصوصیتی دارد، بحث از صفات ذات است. [می‌گوییم] خدا حی است؛ عالم است؛ قادر است. راه شناخت صفات ذات از صفات فعل، این است که ببینیم آیا می‌توان مقابل آن را به خدا نسبت داد؟ خدا حی است، آیا میت هم هست؟ خدا عالم است، آیا جاهل هم هست؟ خدا قادر است، آیا ضعیف یا عاجز هم هست؟ نیست! بنابراین می‌فهمیم اینها صفات ذات خداست؛ یعنی وجود خدا چنین خصوصیتی دارد و این صفات مال ذات است. زائد بر ذات نیست. مثل من نیست که جاهل بودم، درس

^۱ ابن‌حیون، شرح‌الاکابر، ج ۱، ص ۱۹۰؛ ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالی، ج ۱، ص ۳۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۱.

^۲ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۰.

خواندم، ان شاء الله عالم شدم. این صفت بر من عارض شد؛ بر من اضافه شد. ذات من غیر از این صفت است. نقاش، این دیوار را رنگ زده است؛ خود دیوار غیر از این رنگ است. این رنگ زائد بر وجود خود دیوار است. اما صفات ذات، نه زائد بر ذات است که بر آن اضافه شده باشد، یعنی چیزی مستقل از ذات که در برابر ذات باشد، و نه ضد آن در مورد خدا مصداق دارد. صفت فعل، ضدش مصداق دارد. خدا ممکن است از کسی راضی شود، و ممکن است از کسی ناخرسند شود. این نشان می‌دهد که این صفت کارهای خداست؛ صفت فعل خداست. فعل خدا خصوصیتی دارد که باید در حوزه‌ی صفات فعل بحث شود. اما در مورد ذات خدا، نه صفات چیزی اضافه شده بر ذاتند که ذات چیزی باشد و صفت چیز دیگری، و نه صفات متعدّدند. زاویه‌ی نگاه ما یک جنبه را می‌بیند و الاّ علم خدا، عین قدرت خداست. قدرت خدا، عین حیات خداست. در حالی که صفاتی که شما دارید، خصوصیات مختلفی است که مستقل و جدای از هم هستند. مثلاً می‌گوییم قد بلندی دارید؛ وزن زیادی دارید؛ دانش بالایی دارید؛ اینها چند خصوصیت مستقل هستند که در شما جمع شده‌اند. اما در مورد خدا این طور نیست که چند خصوصیت در خدا جمع شده باشد. ذات خدا، عین علم است، عین قدرت است، عین حیات است. زاویه‌ی نگاه ماست که یک وقت از منظر حیات به خدا نگاه می‌کنیم و می‌گوییم حی است. یک وقت از منظر قدرت نگاه می‌کنیم و می‌گوییم قدیر یا قادر است. یک وقت از منظر علم نگاه می‌کنیم و می‌گوییم علیم یا عالم است. این زاویه‌ی نگاه ماست که تعدّد ایجاد کرده است. وگرنه در ذات حق متعال، علم عین قدرت و قدرت عین حیات است. تعدّدی به این معنا وجود ندارد. این بحث صفات ذات است.

سؤال: متوجه شدم که صفات خدا عین ذات خداست. اما این را متوجه نشدم که فرمودید صفات خدا عین یکدیگر هستند. یعنی قدرت عین علم است؟ علم عین حیات، و حیات عین قدرت است؟ من نمی‌دانم چطور اینها مثل هم هستند؟ در صورتی که قدرت، دارد به قدرت اشاره می‌کند؛ علم، دارد به علم اشاره می‌کند؛ حیات، به حیات اشاره می‌کند. هر یک به ویژگی خودشان اشاره می‌کنند. چطور علم می‌تواند قدرت باشد و قدرت حیات باشد؟

پاسخ: به یک چیز واحد، به یک اعتبار علم، به یک اعتبار قدرت، و به یک اعتبار حیات می‌گوییم. این اعتبار ماست؛ یعنی منظرِ نگرش به آن حقیقتِ واحد، اسم‌های مختلفی را اقتضاء می‌کند. اما آن حقیقت یکی است. اگر آن حقیقت یکی است، پس آن چیزی که از این زاویه به آن می‌گوییم علم، از زاویه‌ی دیگر به آن می‌گوییم قدرت؛ از زاویه‌ی سوم به آن می‌گوییم حیات. پس این علم و حیات و قدرت یکی است! متعدّد نیست. اعتبار ماست. دریچه‌ای که به سمت او باز کردید، اسم علم، اسم قدرت، و اسم حیات را به آن حقیقت واحد منتسب می‌کند.

سؤال: خدا خود گفته است من علیم هستم؛ من حی هستم؛ من قادر هستم. خود خدا هم با همین صفات خود را توصیف کرده است. این دیگر نگاه ما نیست. آیا این نشان نمی‌دهد که این صفات در وجود خدا جمع شدند و متعدّدند؟ آیا اینکه صفات خدا متعدّد به نظر می‌رسد، ناشی از این نیست که در هر لحظه به اقتضای نیاز یک موجود به شکلی ظهور می‌کند؟ فرض کنیم کسی الآن به علم احتیاج دارد. صفت علم برای او ظهور پیدا می‌کند. یعنی این صفات همان‌طور که می‌فرمایید عین هم هستند، اما در عین حال بنابر نیاز مخلوقات به شکل یکی از صفات ظهور پیدا می‌کنند.

پاسخ: ذات حقّ متعال، آن ذات علیمِ قدیرِ حیّ است. حالا چه او به اعتبار علمش خود را به ما معرفی کند، و چه ما به اعتبار علمش به او توجه کنیم. به همان ذات توجه می‌کنیم. این دو یکی است. یعنی ذات به اعتبار علمش، علیم است. هم خودش می‌تواند بگوید من علیم هستم، هم ما می‌توانیم بگوییم خدا علیم است. ذات به اعتبار حیاتش، حیّ است. هم خود می‌تواند بگوید: **أَنَا الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**،^۳ هم ما می‌توانیم بگوییم: **هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**.^۴ با توجه به این مطلب، حالا می‌توان گفت این ذات مظهر دارد؛ مظاهر ذات! اینجا دیگر وارد [بحث] سلسله‌ی تجلیات ذات می‌شویم. منظور از تعیین اول، تعیین علم و

^۳. صدوق، فضائل‌الاشهرالثلاثة، ص ۱۰۰.

^۴. سیدبن طاووس، دروع‌الواقیة، ص ۸۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۳۶.

قدرت و حیات حقّ متعال است. تجلّیات او در قوس نزول، در فیض اقدس و در فیض مقدّس، اینها همه مظاهرند؛ یعنی همه‌ی موجودات عالم آیات خدا هستند. مظاهر خدا هستند. لذا به هر موجودی نگاه کنید، درونش جلوه‌ای از علم خدا هست. لذا اهل معرفت می‌گویند جمادات هم علم دارند. گفت:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ.^۵ همه‌چیز [تسبیح خدا می‌کند و علم دارد!] لذا هر چیزی مظهر علم خداست. هر چیزی مظهر قدرت خداست. هر چیزی مظهر حیات خداست. لذا در عالم، جماد به‌معنای حقیقی، نداریم. مگر موجودی که تسبیح خدا را می‌گوید، می‌تواند مرده باشد؟ پس همه‌ی موجودات عالم مرتبه‌ای از حیات دارند. منتها در قوس نزول هرچه پایین‌تر می‌آید، مصادیق متعدّدتر، اما شدت ظهور کمتر می‌شود. اما هیچ چیزی نیست که جلوه‌ای از علم خدا، قدرت خدا، و حیات خدا در آن نباشد. همه‌ی عالم مظاهر حقّ متعالند.

سؤال: آیا می‌شود ذات خداوند، و صفات علم و قدرت و حیات را که اصطلاحاً به آنها صفات ذات می‌گویند، مستقل از هم اثبات کرد و بدون این صفات به ذات خدا توجه کرد؟

پاسخ: اگر هستی محض را در نظر بگیرید، در هستی محض، نیستی راه ندارد. جهل، نیستی است. ضعف، نیستی است. نداشتن حیات، نیستی است. لذا ذات مطلق یا هستی نامحدود یا هستی مطلق، عین علم است؛ عین قدرت است؛ عین حیات است؛ بنابراین وقتی شما به آن هستی مطلق پی بردید، (اثبات که چه عرض کنم. اینها ادبیات عقلاء و متکلمین و فلاسفه است که می‌خواهند اثبات کنند. ما که هستیم که خدا را اثبات کنیم!) ولی بگوییم به آن هستی مطلق پی بردیم، توجه کردیم، آگاه شدیم، همین‌که هستی مطلق را تصوّر کردیم، عین تصوّر علم است؛ عین تصوّر قدرت است. چون اگر علم نداشته باشد هستی مطلق نیست؛ چون چیزی را ندارد. اگر قدرت نداشته باشد، هستی مطلق نیست؛

^۵. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۱.

چون چیزی را ندارد. حیات نداشته باشد، هستی مطلق نیست. یعنی در حیات نداشتن، محدود شده است. در علم نداشتن و در قدرت نداشتن محدود شده است. در حالی که تعریف ما چیست؟ هستی نامحدود! هستی مطلق! بنابراین همین که شما تصوّر هستی مطلق را کردید، همزمان درون آن، تصوّر علم، تصوّر قدرت، و تصوّر حیات هم هست. دو چیز مختلف نیست که یکجا شما بگویید ذات را اثبات کردیم، و حالا ببینیم چطور می‌شود صفات را اثبات کرد. ذات، عین صفات است. یعنی هستی مطلق، عین واجدیت همه‌ی این کمالات است.

هستی مطلق، کمال مطلق است. علم کمال است. قدرت کمال است. حیات کمال است. لذا هستی مطلق دارای اینهاست. بنابراین دو چیز جدا نیست که ما بخواهیم اول ذات خدا را، و بعد علم و قدرت او را اثبات کنیم. همین که ذات را به‌عنوان کمال مطلق، یا هستی مطلق، یا به‌عنوان واجب‌الوجود بالذات اثبات کردید، کار تمام شد. آن حقیقت عین علم است؛ عین قدرت است؛ عین حیات است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ